

نخس اندر میان حال باشد از ضمیر نیندیشد که راجع بطرف عامل است و نیا و روه و شمی و شمی تریب
 علی الحال چه و خول با ماضی مطلق را بدین معنی می گردانند چنانچه صاحب مدارک الا فاضل بدان
 تصریح نموده -

<p>و گرفتت را زین است زیر چو خدمت کندیده آری سجا اگر نیده کوشش کندیده وار و اگر کند را است در بندگی قدم پیش نه گزیندک بگذری</p>	<p>زبان جسارت نگر دو دلید نیندیش از دشمن تیره لید عزیزش بدارد خرد آفتدگار ز جاندار می آفتد بخون بندگی که گزیندک ز خود گزیند</p>
---	---

عقلی معنی آنکه و اگر تریب در زیور پر چینی کاری تو نهفته است زبان جسارت تو چه بود که مدعا و سر
 نحو ایندیشد که گفتت خواهد کرد و حرفت با سه و ای از تو سر نخواهند دور و در بعضی نسخ زبان حسابت
 و در خانه نسخ نخس و حسابش ششیم نیز متصل منسوب در اول دشمن ضمیر مضاف الیه در دو هم زبان
 حساب و مخالفت با دینی است نسبت به جبارت از زبانی که عند الحاسب بدان جواب تا صواب دارد
 و در بعضی زبان و بیان برگردد بصیغه اثبات ای زبان محاسبه گیران و تقریر کنندگان
 و رافش سه روز تو و لیر خواهد شد و قول بود پندیده و آری بیاسه خطاب و نیندیش بصیغه
 و در بعضی پندیده آرم و نیندیشم هر دو بصیغه و شکل -

حکایت

<p>کلی را بچوگان شده دامغان شب از پیچش از غایت خفت بشب که بر دی بر شبنه سوز که روز نخست نگر و در مجلس اگر بوشندی ز راه و نخواه بنور از سر صلیح داری چه بیم</p>	<p>یزد تا چو طبلش بر آید فغان بر و مار ساسی که نکر و گفت گناه از رویشش بر روی بر روز که شبها بدید که به سوز دل شب تو به تقصیر روز گناه در خند خواهد بان نه جسد که</p>
---	--

کار تاملی بیان غایت و متعلق بر آید فغان مخدوم یعنی تا این غایت که ماسه طبل از فغان
 بر آمد و قول او نیا راست خفت ای نتوانست خفتن و قول او بدید که بر و بخت و بهر تقدیر
 یعنی لفظ حق تعالی مخدوم و مقول بر و سوز دل -

کوبی که آوردت از غیبت هست	عجب گزشتی نگیرد دست
---------------------------	---------------------

یعنی بعضی اثبات و نگیرد بعضی نفی و بجهت بدست بیایست استعانت و حاصل معنی آنکه گزشتی که چنین چنین است عجب که بجز خلق انسان صیفا اگر یعنی ترا بدست نگیرد و در بعضی لطیفه دیگر است بتاسه خطاب

اگر زبده دست حاجت بر آرد	پیرین در ز چشم آب حسرت بیار
--------------------------	-----------------------------

پیرین در متعلق به بر آرد و قول او در چشم تا آخر معطوف بر دست حاجت بر آرد و حاصل معنی آنکه دست حاجت بلند کن بظرف این درگاه و از چشم خود آب حسرت بیار تا پسندیده این بارگاه شوی و حاجت تو بر آید و در بعضی نسخ ذکر شمسار آب حسرت بیار و اگر بدال جمله یعنی بعد از آن شمسار حال است از ضمیر مخاطب و درین صورت این مصرع معطوف بر بر آرد و در بعضی تواند که دیگر بود و عطف و شمسار بجزت رابط باشد ای و اگر شمسار هستی پس آب حسرت بیار و میتوان که شمسار و نامی باشد بجزت حرف ندا

نیاید پیرین در کسے عذر خواه	که سیل ندامت زبده گناه
تریزد خدا آبرو سے کسے	که ریزد گناه آب چشمش بسے

مصرع دوم بیان کسی و نیاید و نه شست هر دو ماضی شغف و تکرار نفی مفید معنی اثبات است و حاصل معنی آنکه کسیکه پیرین در عذر خواه آید سیل ندامت شست گناه او را و مصرع دوم از بیت دوم بیان کسے و گناه بجزت مضان ای پشیمانی گناه و میتوان که گناه بمبسی پشیمان شدن از ارتکاب بر ماضی باشد و این مجاز است

حکایت

بصنعا درم طفله اندر گذشت	چیم گویم کز آنم چه بر سر گذشت
قضا نقش یوسف جماسے نکر	که ماهی گوشش چو یونس نخورد
درین باغ سرو می نیاید بلند	که با و این خورشید ازین نکند
نخلے بسے سال کرد درخت	که چندین گل اندام در خاک خفت
بیل گفتم ای ننگ مردان بیه	که بود کت و دراک و آلوده بیه
ز سود او آشفته که بر قدش	بر انداختم سنگ از مرقدش
ز بوم دران جای تاریک تنگ	بشورید حال دگر دید رنگ

پو با آمدم زان غیر هوشش گرت و حشت آمد ز تار یک جای شب کوز خواهی منور چو روز	از فرزند و لبندم آمد بگوشش بمش یابش بیدارستانی در آبی از نیجا حیران عمل بر روز
---	--

قول لوتی بیسی سال کرد درخت ای دربی سال و آن کنایه از مدت ممتد است و در بعضی نسخ
تعال از بعضی اگر چه و قول او چندین گل اندام و خاک نخت چندین مبتدا و کل اندام تیر آن خشت
تیر این مبتدا و بجای بدل گفتم بخورد گفتم بصیغه خطاب و بجای بر انداختم سگله از مرقدش
شدم از پس دفن در مرقدش بدین محل شامل بار و سستانی در آمدن کنایه از احتمال نیک
همراه آوردن۔

تن کاروان می بلرز ز تپ امپا واکه لشکر بیبار در طپ
--

کاروان بدل جمله و در بعضی نسخ کار کرد در بعضی کار کن و در بعضی بزرگ کرد و سب واکه شلش تا آخر
و بر تقدیر تپ یعنی از تپ این اندیشه و مصرع دوم بیان آن۔

گر و پکے فراوان طمع ظن بر بند پران خورده سندی کنیخ نشانند	که کجے بیفشاند خرمین بر بند کسے بر دخرمن که کجے نشانند
--	---

فراوان طمع صفت کرده و مصرع بیان ظن و در بعضی نسخ کرده سے زمانه دانی این ظن بر بند که گنم
نیفشاند خرمین بر بند۔

باب دهم در مناجات و ختم کتاب

بیات بر آریم دستے زول که نتوان بر آورد فردا ز گل

مفعول فیه و مطلق بر آریم هر دو مخدوف و مصرع دوم علت آن و حاصل معنی آنکه بیا که درین
دستی از دل بر آریم و از قاضی الحاجات مناجات کنیم از برائے آنکه نتوان تا آخر۔

بفصل خزان ورنه یعنی وخت بر آرد تپید ستماسے نیاز	که بے برگ ماند سرهای سخت از رحمت نگر و تپید ست باز
--	---

حاصل معنی آنکه نمی بینی که در فصل خزان که بسبب سرمای سخت برگ ریز میشود و درخت بی برگ میگردد
درین هنگام دستهای نیاز پیش قاضی الحاجات بلند میکنند و از رحمت او تپید ست بر نیگر و دو
سر سبز و بر و مند میشود و در بعضی نسخ بر آرد یعنی۔

افضا خلعت نو بهار شش با | آتدر میوه در کنار شش دهد

خلعت نو بهار با فدا نشسته یعنی مثل خلعت نوروزی درین عبارت در خشان را خلعت نوروزی
قباسه بنز و برق در برگرفته و در بعضی نسخ خلعت نام دارد و میوه اندر کنار شش نهد - و درین
صورت بیت ذوق آفتابین بود و در بعضی میوه در آنستیش نهد و بهر تقدیر شش ضمیر متصل منصوب
باجع بطرف درخت است

اچند از ازان در که هرگز نه بست | که نو میوه کرد و بر آورد دست

این بیت جمله معترضه و بنده از شش و ازان در متعلق کرد و در هر دو بیت صفت در وقت
این کلمات بود از چند آنکه از جهت تعین فقط در صدر مصرع دوم واضح شده بود آورده دست فاعل
نو میوه کرد و در اینجا معنی برگرد و بنا بر این بیت به نظر کردن بخوبان دین نه است
مواد اند که از دین برگرد و در اصل معنی بیت آنکه چند آنکه از ازان در که هرگز مسدود نمی شود
بر رویه خواهد بود که نو میوه کرد و بر آورد دست ای دست بد تا بر آورد و خواهد بود و با
بستی از هم و متعدی بر دانه و در اینجا معنی اول است در بعضی نسخ نو میوه کردی بیانی خطیب
و درین صورت بر آورده دست حال باشد از ضمیر نو میوه کرد

هم طاعت آرد و مسکین نیاز | بیابا بدرگاه مسکین نواز
چو شاخ برهنه بر آری کم دست | کدنی بر گل زین پیش تو آن لشت

خطاب بادل است یعنی هر کسی از جن انس بدرگاه او سجانه طاعت می آرد و هر که مسکین است و از
این طاعت تمیید است او مثل درخت برهنه نیاز می آرد ای دست نیاز بر میدارد و مناجات میکند
پس تو هم بیای تا با اتفاق بدرگاه خداوند مسکین نواز چو شاخ تا آخر و ازین پیش یعنی بعد ازین

خداوند کار نظر کن به خود | که جرم آید از بندگان در وجود
گناه آید از بند که خاکسار | پاید عقوبت خداوند کار
کز میا بر زق تو برورده ایم | بانعام و لطف تو خود کرده ایم
گدا چون گرم بنده و لطف دانا | نگردد ز دنبال بخشنده پانا
چو بار آید نیا تو کردی عزیز | بعبقیر همین چشم دارم نیز
خویزی و خواهی تو بخشی بس | عوین تو خواهی نه بنده کس
خدا یا بعزت که خواهم من | بنده کنه شرم دارم من

آید بصیغه استقبال برای استناده و در بعضی نسخ آمده بصیغه ماضی برای تحقق و در بعضی که مجرم ناید تر
 ماور وجود با معنی الی و مضاف الیه صفت جوهر و مخدوم ای بود خود که مخصوص نجرمان است
 و آن کنایه از بخشایش و خفو بود و آنچه بعضی محققین نوشته که جوهر در اینجا بمعنی شطالیت محمل تامل
 چرکه این معنی با کلام مشایخ مستفاد نمیشود و قول او نگر در زو نهال بخشنده بازای بزیب کرد و
 از نهال بخشنده ماورم که از و منتفع نشود و قول او بقیه همین چشم داریم نیز که عزیز گردانی و قول
 او عزیز توای سر کرا عزیز کرد و

مسلم طمان چون نمی بر سرم بگیتی بترزین نباشد بدست مرا شرمساری ز روست تو بس گرم بر سر افست ز تو سائیه	ز دست تو به گر عقوبت بر سرم چقا بگردان ز دست همچون خود و اگر شرمسارم مکن پیش شمس سپهرم بود کز ترن یا کایه
--	--

گر عقوبت بر سرم شرط وجود ای آن مخدوم بنا بر قاعده که گذشته و حاصل معنی آنکه کما چون نمی را که
 بجزارت از غمی نوع باشد بر سر من بگای عقوبت کردن زیرا که اگر عقوبت کردن مقدر است
 پس از دست تو بهتر نه از دست و

اگر تلج بخششی سرافراز دوم + | تو بردار تا کس ننید از دم |
 حاصل افراز تلج بخششی است و تنها تلج نیز بخشش در هر دو مصرع بیم ضمیر متصل منصوب پیش از مصرع
 اول جمله شرطیه کاف تعلیلیه مخدوم و مصرع اول جمله شرطیه دوم در خط این کاف و همچنین در
 مصرع دوم شرط و تعلق تو بردار سر و مخدوم و تلج بردار جزا و این جمله شرطیه سوم مطوت بر مصرع
 اول سجود عاطفت و کلمه تا تعلیلیه است و برین تقدیر حال معنی بیت آن باشد که هر گاه چنین
 مقدر شده که مراتج بخشند پس بخشش که اگر تو تلج بخششی این تلج بخششی یا تنها تلج سر سرافراز
 خواهد ساخت مرا همچین هر گاه مقدر شده که مرا از خاک بردار پس تو بردار دست خود که
 من بعد کس نتواند انداخت مرا چون باب افراختن لازم دست می هر دو آمده و میتواند که فاعل
 افراز و سر باشد و بیم ضمیر مضاف الیه سر که از وی قطع شده با لفظ سر ملحق گشته و برین تقدیر
 این حتی بود که اگر تو تلج خواهی بخشید مرا بس -

انگایت	انگمے پلڑو چو یاد آمد سرم	مشاجات شوریده در حرم
--------	---------------------------	----------------------

<p>که می گفت شوریده و دلفگار خدا یا بخش بندم مدار</p>	
<p>شوریده و دلفگار متوسطه او عطف حال است از ضمیر فاعل می گفت و شوریده بمعنی آشفته دور بعض تسخ یا و آیدم و درین صورت تانیه برهم می شود اگر چه در صورت اول نیز معمول است و در بعضی همی گفت و آله با بخشش و بندلم مدار -</p>	
<p>همی گفت با حق بزاری بسے میفکن که دستم بگیرد که</p>	
<p>با حق بزاری بسے متعلق همی گفت و مصرع دوم مقوله آن دو کانت تعلیلیه و ما بعد این کانت جزای شرط مخذوف و این جمله شرطیه مدخول این کانت است و حاصل معنی بیت این که میفکن مرا اگر تو بیفکنی من بعد دست من کسے نخواهد گرفت -</p>	
<p>بلطفم بخوان و مرز از درم فرمانده بانفس اماره ایم</p>	
<p>مران بصیغه نخی دور بعض تسخ بخوان یا بران از درم هر دو نصیحه امر و توسطیای ترویج و علت این نخی امر معنی زیرا که در هر صورت توفیق تباری و مقول تدار و معنی حواله گایسے هر دو مخذوف -</p>	
<p>همی ترسد این نفس کس جان که عفاش تو اندگر عشق سخنان</p>	
<p>همی ترسد از باب ترسیدن تحریف است و هیچ بازمی تا ز در ماده تا خلق و مصرع دوم بیان چنان</p>	
<p>که بانفس و شیطان برآید بزور بگردان راهت که رایسے بد خدا یا بذات خداوند میت بلبیک حجج بیت الحرام بتکر مردان شمشیر زن طاعتات سیران آرا بسته که مارا دران تورطه یک نفس امیدست از انان که طاعت کنند سپاگان کنز آلایشم و در وار بیران پشت از عبادت و تا که چشم زروسے سعادت بند</p>	<p>مصافات بلنگان نیاید ز مور وزین دشمنانم نیاسے بد باوصاف عالی مثل و مانند بمدفون شرب علیه السلام که مرد و غار اشمت رتدن بصدق جوانان لوخاسته ز رنگ و دو گفتن بفر یا ورس که بی طاعتان را شفاعت کنند و گزیرتے رشت معذروار ز شرم کنه دیده بر پشت پا ز بانم بوخت شهادت بند</p>

بچه را غریق یقینم نشد راه وار	ز پد کردم دست کوتاه دار
بگردان ز یاد بدتی دیده ام	بده دست بر تا پسندیده ام

کاف برای استقامت تقوی و نفس شیطانی بود و او عطف و نفس شیطانی کبره در صفت نیز
 محتمل مثل نفس سرکش چنانچه در بعضی نسخ و علت مضمون این مصرع مخدوف و مصرع دوم معطوف
 بر آن حاصل معنی آنکه کمیت که با نفس سرکش بزور برآید و او را از یون گردانند زیرا که با مردم بکار خلق
 آن نفس ضعیف مثل مود تا اوزیم و از دوران مصاف پلنگان نمے آید و قول اول در وزن بر است
 بیای شمره یا بوجه مقسمه تنبیه آن و مصرع دوم معطوف بر آن و ازین دشمنان اشاره نفس شیطانی مردمان
 شمره بر آن کنایه از مجاهدان که حسبیه الله جهاد کنند و مردود و خاقبارت از مرد جنگی و قول اول که فاعلت
 بر مخرج کشد چرا که در صورت اول نقدان تافیه می شود و در ورطه یک نفس کنایه از دنیا بکار آید
 ساعت و وقت شهادت کنایه از حالت نزع -

من آن ذره ام در سواخی شست	وجود و عدم را خف قادم یکست
ز خورشید لطفت شعاعی بسم	که جز در شجاعت نه چینه شسم

یست قلمی و بجه از می کاف بیایه مخدوف و مصرع دوم مدخول آن و کلمه از مبتد و در وزن
 عتسین لفظ نیست عطف بیانت از ذره و این مشهور است از عدم تحقیق معنی عطف بیان
 نقه بر اسلیم اگر عطف میان هم گفته شود خبر آن ذره مخدوف خواهد بود و در بعضی نسخ است
 بسبب تفسیر نه اشتراک بین آنرا و در بعضی را اختیار هم و این تحریف است و در بعضی که ناله و در
 بنام یک است و این واضح است -

بدی را آنکه من که بهتر کس است	گداز شاه التفاتی لب است
-------------------------------	-------------------------

این بیت در عامه نسخ مکتوب است ظاهر التفاتی است و ضعف تالیف دلالت دارد بر این
 کرده نشود و معنی آن اختلال تمام است و لفظ بدی بیاسی تکیه راست معنی شود و در
 آنکه من که بدی واقع شده ام از التفاتی بخوانم پس اگر بمن التفات کردی بهتر باشد
 بلکه اعتبار و اعتماد گداز شاه التفاتی شده است -

هر اگر بگیری با نصافت و در	بنامم که عفت نه این عده
تا المیلت هر آن از درم	که صورت نه من دور درم

و در صورتی که در عامه کتب است یعنی عفت را شخصی تفر کرده و دست و عده کردن با

عده را هم گذاشته برد لالت عقلی چه سرگاه عقوفی باشد او چه خواهد بود غیر از بخشیدن گناه و عیوان
 نعت که بیان این عده مخدوم است و حاصل معنی آنکه مرا اگر پاسه حساب بگیرم و گناهان
 من زانند برنگویم پاسه من باشند دران زمان همین ناله خواهد هم کرده عقوف تو این عده نداد است
 بان الله تغییر از نوب جمیع اول او که صورت نه بنده در دیگرم اسے تصور نمیشود که برود
 بگیرے بر دم و بان لطیف بشوم -

<p>در از جهل غایت شدم روز خرد اکنون گامدم در بر و بیم طلبند</p>	<p>در بعضی نسخ جو باز آدم حاصل معنی آنکه جانم شدم اکنون که رجوع بجناب تو کرده ام و با خود غم آورده پس بر من بخشای و عذر مرا بپذیر</p>
<p>چه عذر آورم از تنگ تر دل من بگر عذر پیش آورم گامی غمنا</p>	<p>نقصم بچشم گناه هم بگیر غم زانتر خشم بود رفیق</p>
<p>از تنگ تر دامن من شعلق چه عذر آورم و مطون آورم و گویم مخدوم و گامی غمی تا آخر بیت دوم بیان مقوله آن و حاصل معنی آنکه عذر مقبول ندادم بسبب عار و تنگ تر دامن من و با پارسی تو نگار آنکه عذر پیش آورم و گویم گامی غمی تا آخر نکته در اختیار لفظ غمی است که تو که بی نیازی از عالم پس اگر گناه کرده ام تو آنرا عفو کنی هیچ نقصانی تو لاحق نمی شود -</p>	
<p>چرا باید از ضعف عالم گریست اگر من ضعفم بنیایم چه گویست</p>	<p>مصرع دوم علت بضمون مصرع اول و اگر ترجمه آن و صلیه است -</p>
<p>خدا یا بخلت سستی عمده چه بر خیزد از دست تدبیرا که</p>	<p>چیز زور آور و با قضا دست جمد بتیسین نکته نسیب عذر تقصیر ما</p>
<p>تخاطب مصرع اولی دال است بر عده و افعال از عیاد بر سهیل اختیار و تصریح دوم بر سهیل خبر ایما اگر در مصرع اول ضمیمه تاویل گفته که در طالع ما مقدر بوده که نقص عمده از ما خواهد شد بسبب بخلت و قهول ما پس صد در این نفس بحسب تقدیر بود و ما را دران اختیاری نباشد درین صورت این مصرع نیز بر سهیل خبر میشود و بعضی محققین نوشته که در مصرع اول نظر بظواهر سباب کرده است صد و عمل خود خود و این مذمب از باب ظاهر است و در مصرع دوم مطلقا نفی از عذر کرده در زیات آینه نیز بیان همین معنی است و این مذمب از باب حقیقت است پس احتیاج تاویل نباشد نهی یا نقد هست که مذمب را با حقیقت خبر محمور است که تقابل خبر بر سوم باشد</p>	

و چه محمود است که هر چه از فکر و باستان برایشان رسد از خلق آنرا از خلق می چند رسد و در بی آن
 حسنه نوشتن را مختار میدارند و تا بقدر و در تحصیل آن بجان میکوشند و چه بنده هم آنکه نوشتن را
 مثل جهاد انگاشته از سعی در تحصیل اعمال حسنه باز میدارند و بر افعال و سیرت قدیم می نگارند
 و اگر از کسی بگریز برایشان می رسد در اشتغال آن میکوشند و از تقصیر بر این محقق مطلق چه معلوم شود
 و بدین معنی اخطاب که صحیح نباشد.

ایمهم هر چه کردم تو بر هم زدی	چه قوت کند با خداست خودی
ایمهم هر چه کردم یعنی هر چه خواستم بکنم بکنم و تو بر هم زدی بخران و مصرع دوم علت مضمون مصرع اول است و حاصل معنی آنکه هر چه خواستم بکنم و تقدیر تو را در نظر نداشتی آنرا تو بر هم زدی بدان سبب که خودی بند و در خدای گنجایش ندارد و در عالمه نسخ سخته بجهاد از خدای خودی.	
آنکه من هم ز حکمت بدر می برم	که حکمت چنین می رود بر سرم
در بعض نسخ بدون می برم و بهر تقدیر مصرع دوم اضرایه است و حاصل معنی آنکه اباد و سرکشی من از حکم تو با اختیار من نیست بلکه چنین مقدر شده که از حکم تو سرکشی نکنم که لا یشکر ذرة الا باذن الله.	

حکایت

سید جرده را کسی شست خونه	جوابی بگفتش که چران بماند
نه من صورت خویش خود کرده ام	که نیم شمار سے که بد کرده ام
ترا با من از زشت رویم چه کار	نه آنکه زنگ زشت و زیبا نگار
سید جرده و سید جردت بفتح جیم آدمی سبز رنگ و قول او نه آنکه زشت و زیبا نگار ای حضور حق که بمقتضای حکمت با نغمه هرگز بصورت در خود او آفریده و در بعض نسخ چون نیم زشت و زیبا نگار و درین صورت جزای این شرط می زود بود بنا بر قاعده که گذشت.	
از آنم که در سر نوشتی ز پیش	نه کم کرد ای بنده پرورنده پیش
تو دانای آنم که قادر نیم	توانای مطلق تویی من نیم
گرم ز بهمانی رسیدم بخیر	و گر کم کنی باز ماندم ز سیر
جهان آفرین گزیناری کنی	کجا بنده پر هیزگاری کنی

پیش اول میای فارسی و ثانی میبای تازی و قول ما در پیش ای در روز اول و حاصل معنی بیت
 اول آنکه از آن چیز با که در بازل سر نوشت من کرده بمقتضای منطوق جهت احوال با هوکام

کمی در یاد حق را دوران باز نیست و در بعضی نسخ نه کم کرد این بنده را و نه پیش بهر تقدیر گذرد و نمی شود و در بعضی نه کم کردم بمبیم در آخر

حکایت

چه خوش گفت در پیش تو بود	که شب توبه کرد و سحر که شکست
گر او توبه بخشید بماند درست	که پیمان با بی ثبات است و سرت
حکمت که چشم ز باطل بدوز	بنورت که فردا بت سارم مسوز
ز مسکینم رومی در خان رفت	غبار گناه هم بر افلاک رفت
تو یک توبت ای ابرت بسیار	که در پیش باران نیاید غبار

کوتاه دست منفس و تپید دست و ظاهر او منفس از اقتدار بر اعمال مسته کوتاه بود و معصوم در میان در پیش و بیت دوم بیان مقوله گفت و در این معنی هر کرا و مضاف توبه یعنی توفیق و رستی محدود و مفاعل بخشید ضمیر که راجع بطرف باری تعالی است و حاصل معنی آنکه هر کرا او توفیق درستی توبه می بخشید توبه او استوار می باشد و شکسته نمی شود و براس آنکه این توبه و پیمان که بر عمر یا اختیار ما است شست و بهل ثبات است و وضعی ندارد و در نسخ معتبره کرا توبه یعنی بخشید اگر که در آخر طرداد که ضمیر غائب است

رجرم درین مملکت جاهت	و لیکن بملکه دیگر راه نیست
تو دانی ضمیر زبان بستگان	تو مرهم نمی بر دل حسنگان

یعنی نفس کردم که بسبب مخاصی مرادین مملکت که اشاره به جناب انجست جاه و اختیار نیست و لیکن بملکه دیگر هم راه ندارم که از آن جاه بتم توانم رساند و در بعضی نسخ جای درای به تختانی در آخر

حکایت

منی در بروی جهان بسته بود	بسی را بطاعت میان بسته بود
پس از چند سال آن کوه پیدایش	قضا عالتی صعیش در پیش

در بعضی نسخ بروی جهان باضافت و در جائه نسخ بی جای طاعت لفظ خدمت و بهر تقدیر بنده در معنی اضافت است و حاصل معنی آنکه بندگی یا بطاعت بی کم خود را بسته بود

بیایست اندر ما میسد ضمیر	بغلیطید بچاره بر خاک کوید
که در باند ام و شگیر ام صغیر	بجان آنم در جسم کن برضم

مضطربت علیه لفظی اعنی و گفتت مخذون و بیت دوم بیان مقوله آن و در بعضی نسخ بنامید
درین صورت بیت دوم بیان ناله باشد

بنامید در خدیش بارها | که پیش بسامان نشد کارها

صحیح بزارید و این کاف تعلیلیه مدخول این مخذون و پیش تا آخر مضطربت بران و حاصل می
آنکه تصریح و زاری کرد و در خدمت آن بیت بارها از برای آنکه کارهای او بسامان شود و پیش
نشد احتمال زار که این کاف عاطفه بود و بعضی محققین نوشته اند می تواند که مصرع دوم علت
بارها بنامیدن باشد یعنی چون کارهای او بسامان نشد بارها در پیش بیت بنامید انتهای یکسان
و سابق کلام ازین توجیه ایاست کند

چون بر آرد مهلات کس | که نماند از خویش راندن کس
بر آشفقت کامی پایی بنیضلال | بیاطل پرستیدت چند سال
منه که در پیش دارم بر آرد | او گزید بجوانم ز پروردگار

این بیت جمله معترضه و چون استغما میوه دور غامه نسخ چون بر آید و نماند از خود براندن و در
بر انداختن روان کند باشد و هر چه صنعت اشتقاق هم میرسد لیکن مهم راندن فارسی آید
و مصرع دوم صفت بیت و براندن کس بیای زاید و براندن بیای فارسی هر دو محتمل و آن
جبارت است از دور کردن کس از خود و معذون قول او بر آشفقت اعنی و گفتت مخذون و
قول او گامی تا آخر بیان مقوله آن و قول او گزید بجوانم ز پروردگاری و اگر تو آن مهم را
بر نیاری از پروردگار خود بجوانم بر آوردن آنرا

هنوز از بیت آلوده رویش بجاک | که گامش بر آورد ویزدان پاک

از معنی اولی و بعد از بیت رابطه مخذون و این کاف بجایه است و حاصل معنی آنکه هنوز جانب بیت
بود رو سے او آلوده بجاک که ناگاه کارش تا آخر

حقائق شناسی درین خبر شد | سر وقت صافی بره تیره شد
که سرگشته و دست آوزریت | هنوزش سر از خمریت نایب
دل ز کفر و دست از خجانت بست | خدایش بر آورد و کامی که تبست
فرودت خاطر دین مشکش | که مغامه آمد بگوشش
که پیش صبر پیرنا قصه عقول | بے گفتت گوشش نیاید قبول

گر از در که ما شود نرسد
دل نذر صحرای بیادنی و ست سبت

پس آنکه چه فرق از صحرای صحرای
که تاج بر سر انداز صحرای صحرای

قول او درین اشارت است بحال که حقیقتی با آن منع کرده و مصرع دوم از بیت اول معلوم است بر
چیز شده کاف در صدر بیت دوم برای بیان خلقت خیره شدن و مصرع اول از بیت چهارم معلوم
بر مصرع دوم از بیت اول در تفسیر شدن نیز محتمل درین شکل اشاره به معنوی هر دو بیت سابقین
فهم نفس منسوب راجع بطرف مخالف شناس و این کاف تا نیمی و کافی که در صدر بیت پنجم است
برای بیان بیخام و بیرون نفس مقول عبارت از معقول که جمع عقل است در اینجا بجای
مفرد استعمال یافته و مقول که گفته همان قول و که در مانده اهم تا آخر و در نفس نسخ بجای بسی
گفته میگفت و بجای آذر پرست آتش پرست و در لفظ خیانت احتمال تعیقات است و آوی
خیانت بخلف مجرم و مجرمه و الف کشیده و مشابه آخر فوقانی -

معی است اگر سر برین درنی
خدا یا مقصر بکار آمدیم

که باز آیدت دست حاجت می
گنگار و امید و آردیم

مخالفت خبر و ابتدای آن معنی لفظ این مخذوف و موقع این کاف بقدر خبر که از بیت قبسط
در صدر مصرع دوم واقع شده و اگر سر برین درنی شرط و باز آیدت تا آخر جز او در این جمله شرطیه
مخول کاف و این کاف با دخول خود بیان همان ابتدای مخذوف است پس حاصل معنی آن
باشد که معنی است این اگر سر برین در که اشارت بدو قاضی الحاجات است نهی باز آید دست
حاجت تو می و میتواند که اگر سر برین درنی شرط و جزا - این شرط مخذوف بود بنا بر شاعره
که گذشته و برین تقدیر موقع این کاف مع دخول او بعد از محال است خواهد بود -

حکایت

شنیدم که مستی ز تاب بنمید
بنالید بر آستان گرم

بمقتضای سوره سجده درودید
که یارب بفرود من علی برم

ز تاب بنمید ای از گرمی شرب وین مصرعین از بیت دوم لفظ این معنی وقت درین کاف
بیان آن یعنی این ناله کرد که یارب -

مخوذون گرمیان که نقش که این
چید شایسته کردی که خوابی

سگت و سجده ای غافل از عقل درین
نهی زبیدت تا ز باروی برشت

بگشت این سخن مردگر لیت است	که مستم بدار از من نخواهد است
----------------------------	-------------------------------

این بهاء و هویر که تمثیل نیز بس این معنی اینک هم آورده اند مصرع دوم بر سهیل استقامت انکار لیت و حال معنی آنکه مقتضی عقل و دین نیست بویون مسک میسجی و برین نقتدیر و او معنی در باشد و بعضی تحقیقین نوشته که این قسم و او محض بر سه خطفت است گایه در محل کمال خصوصیت واقع شود چنانکه من و میر بر سه پائما گایه در محل کمال است و چنانکه در بیت ما سخن نیمه دور هر دو صورت بطلابا این نباشد نتقی لیکن خااة این قسم در او ایمنی مع می آرند و بعضی کمال است و در کمال خصوصیت از خبر میگردد چنانچه در محبت مبتدا شده در شام و شسته آمد و برین تقدیر من معنی باشد که سگ را با مسجی چه کار و قول او بدار از من است نخواهد است ای مرطاط است کن و سعد در دار -

عجب داری از لطف برورد	که باشد گنگار سے امید داد
ترا می گویم که عذر من پذیر	در تو به باز ست و حق و شکر
همی شرم دارم ز لطف کریم	که خوانم گند پیش عشق و شکر

چون باب دهم در معنویت و در اینجا مقول اول عجب و مقول ثانی ایمنی است این مقول است و مصرع دوم بیان آن و امید و اینجا مقول اول ایس حاصل معنی این باشد که عجب داری از لطف او سبحان این که باشد گنگاری ایس و در امرزش و در بعضی نسخ از لطف امر کار که کرد گنگاری امید و اندر در بعضی دیگر نوشت گنگان امید و دار -

کسی را که سیری در بار دزیابی	چو پیش گیری سخن در جایی
من آنم زیانته اندر آقا ده پیر	خدا یا بفضیل و کرم دستگیر
نگویم بزرگه و جاب هم بخش	فر و مانده گن و گن ایتم بخش
اگر یارے اندل گن و اندم	بنا بخردے شمه گر و اندم
تو بنیاد ما خالف از یکدگر	که تو پرده پوشے و ما پرده در
بر آورده مردم ز بیرون خروش	تو پاننده بنده را پرده پوش
بنادانے از بندگان کشند	خداوند گاران قله در کشند
اگر حرم بنخته بمقتد ارجو	نماند گرفتار اندر ارجو
و گزشم گیرے بقدر گناه	به دوزخ فرست و ترازد و مخا

گرم دستگیری بجای رسم

و اگر بگفتی بزنگیر دستگیر

مصرع دوم از بیت اول جمله کتبی و غیره بگیرد و بخیزد هر روز و بیست و نه دفعه و فاعل این فعل بگیرد که راجع
 بطرف کتبی است و اگر بخیزد بیست و نه شب است باشد پس بر سبیل است فها هم انگاری خواهد بود و میتواند
 که سرد و یسینه شب است باشد و مفهوم مخالفت از آن حاصل شود یعنی چون دست اوگیری از جایزه
 پس اگر دست اوگیری از جایزه و قول او بقبض و گرم و در بعضی نسخ بعضی بودم و در بعضی
 اعتقاد است که اگر است و بجای آوردند گوی که بگفتند بخشش فرودماندگی بین و بجای آنکه کتبی
 ریل و در بعضی دیگر آنکه بگفته و بجای آنکه بگفته و در پرده پوشش - توانینده در پرده دور
 بعضی دیگر توانینده در پرده و قول او بگفته یعنی عدول حکم کتبی و قلم در کتبی ای عفو
 کنند و قول او بگفته دست فرزند و خواه از براسه آنکه ترزد و تحمل بار کتبی بان من
 نخواهد شد -

آنکه زود آید و گر تو یاری دی

که گیر و چون تو دستکاری دی

هر دو جا کاف است فها میله و جزای سرد و شرف مخدوف بنا بر قاعده که گذشت -

دو جور است بودن بجز تر لوق

ندانم که امین و بندهم طریق

عجب که ز بود و راهم از دست برت

که از دست من جز کوشی برینجا

حاصل آنکه در فرق باشند در مشربته اصحاب همین که بسوس راست است استاده کتبی و نام عمل
 نشان بدست راست در همه دستهاست و افزون و لغات تمکانه براسه ایشان بپیدا کرد و در کتبی
 اصحاب بسیار که ایشان بدست چپ استاده کتبی و نام عمل نشان بدست چپ و بنده و شرف
 شدید و در عهد با سیه امیر ایشان چنانند -

در کم میاید وقت وقت این است

که حق شرم دارد روی سینه

وقت وقت این امید بنا بر نسخه ما خود با صافیت عام الی الخاص و در صورت کنایه از وقت
 استباه و آگاهی باشد و در بعضی نسخ وقت وقت این امید و در صورت وقت وقت بمعنی گاه
 نگاه باشد یعنی هر وقت هر وقت و تکرار آن از جهت تاکید باشد بلکه در بعضی که گوی این امید
 نیز واقع شده و علی التقدیرین در صحت امید دادن تامل است و صحیح نوبه چنانچه در نسخ معتبره
 دیده میشود و حاصل معنی آنکه هر که سرد و شرم است حق تعالی از سوس سفینه او شرم میدهد و
 او را مغضب نمیکردند اگر چه تمام عمر منسوب معاصی بوده باشد -

نوح وارم از شرم دار دژین	که شرم کنی آید از خویشین
در بعضی نسخ که شرم نمی ناید و در بعض دیگر مصرع اول چنین که در کتب چو سان شرم دار دژین	
نه یوسف که حذرین بلا دید و نهد	چو حکمش روان گشت تندرست
گنه عفو کرد آل یعقوب را	که معنی بود صورت خوب را
بگر و آید شان مقید ز کور	بضاعت امرجات شان ز کور

تا آخر بیت سوم هر سه بیت با هم دست و گریبان و کلمه تفریط با لفظ کور و بر سبیل استفهام انکار می فرماید
 دوم از بیت دوم علت مضمون مصرع اول و کور آید کنایه از انداختن برادران یوسف علیا السلام را
 در چاه و با پدر عذر کردن که گرگ در بود و بضاعت مزاجات کنایه از چیزهای که برادران پیش
 آنحضرت برسم تجارت برده بودند در زبان سلطنت او در مصر و نکته درین که آل یعقوب گفت و برادران
 خود گفت مطابق کرم است که تیم نهمه علیک و علی آل یعقوب یعنی تمام خواهد کرد و بار می آید
 نعمت خود را بر تو آل یعقوب آورد و اندک چون در مصر و شام تکی عام شد و ایشان بکنعان
 رسیده کار بر آل یعقوب تنگ گردانید گفتند ایشان اسے پد و مصر ملک است که محط زوگانرا
 می نواز و کار غریب و ابناء السبیل بد لخواه ایشان می سازد اگر نیرای میسر و بر ویم و حاجت
 خود را بر عرض کنیم یعقوب اجازت داد و بنیامین راجت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر
 هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند رو سے براه آوردند و یک شتر بنیامین با بضاعتی که
 بیکر و برادران پس در آوردند بجز خدمت او در سم خدمت بجا آوردند پس بشناخت یوسف ایشانرا
 و نظر اول و ایشان مرا و را نشناخته گان بودند بجهت طول عهد که بقول اصح چهل سال گذشته بود
 یا آنکه یوسف با ایشان از پس پرده سخن گفت که شما چه کسی ایند که جاسوسان می نماید گفتند
 اسے ملک معانند که با پس آن یک پدریم که یعقوب اسرائیل الی است گفت پدر شما چند فرزند
 دارد گفتند دو از ده پس داشت یک را در صخر سن گرگ خورد و دیگر را پدر بر اسے خدمت
 خود نگاه داشت و ده تن بجز خدمت آمده ایم یوسف گفت اینجا کسے باشد که شما را بشناسد
 گفتند مردم مصر را نمیدانند گفت یکے از شما اینجا باشد تا برادر پدر را بیاورد تا حال شما بر من بود
 کرد و ایشان فرجه زوند بنام شمعون بر آید پس وی با یسار و یوسف بفرمود تا بضاعت ایشان
 بستند و عوض آن گندم با ایشان وارد آن بضاعت لومی و کفشی چند بود و ایست خلاصه
 کلام صاحب موابی علیہ۔

از لطف همین چشم دارم سیرا امیرین بی بضاعت بخشای عزیز

مصرع اول شرط بقدر حرف شرط و مشار آیه لفظ همین عفو کردن گناه - و در لفظ نیز تمعید است
مصرع دوم جواب شرط پس حاصل معنی آن باشد که چون از لطف تو ما نیز همین چشم دارم که گناهان ما
عفو کنی پس برین بے بضاعت بخشش دورین صورت بخشش معنی بخشش می باشد از قبیل ذکرها
و از دهه خاص - و نکته در اختیار چشم داریم بصیغه جمع جهت خیر خواهی عموم عباد الله است و در
اختیار بی بضاعت از برای اختصاص خود بیشتر گناهان یا از برای تقصیر عدم طاعت و عبادت
با اخلص چنانچه این معنی در قول و بضاعت نیا و روح الامید - و معنی اول از بیت لاحق
استفاد می شود -

خطی است که در جمع گاهی داده اند

کس از من سینه تر و دین نیست
جز این کا اعتماد بیاری نیست
که میجو فعال پسندیده نیست
ایدمم با مزرگاری نیست

سینه نامی است که در سینه تر و دین نیست
از معنی اصلی آن تجرید نموده اند و در حرف استثنای و فعال پسندیده مستثنی است و اعتماد بیاری نیست
مستثنی و مصرع دوم معطوف بر اعتماد و حاصل معنی آنکه کسی سینه تر از من مزید باشد چرا که
بمعنی فعل پسندیده ندارم جز اینکه اعتماد ما آن را در دین تواند که تر و دین معذرت بود کنی و ایم ایضا و این
کاف حافظ بود لیکن لفظ از این توضیح ابامی کند و مخفی نماید که ضابطه اقتضای آن می نماید که
چنین معنی آورد که کس سینه تر از من مثل زید افضل من عمر و لیکن فارسی است پسین
نیز استعمال میکنند چنانچه درین بیت سه اگر روزی بدانش بر فردوسی + ز نادان تنگ تر روزی
نیروی به داین قبیل است در بیت ما سخن فیه -

استعمال استثنای

بضاعت نیا و روح الامید
خدا یا از غصه بکن تا امید

مراد از بضاعت طاعت و این مستثنی منقطع است چرا که امید داخل طاعت نیست - تمام شد -

نخاسته لطیف

احمد که کتاب بوستان سعدی علیه الرحمه را شرحی نایاب معروف به بهار بوستان
از علامه استاد معروف میکنند بهار مصنف تحت بهار غم بار سوم بجای ستم ستم
در مطبع نامی غشی نول کشود و کتب سیرتی بهار بوستان از این صاحب طبع شد

رقم	نام کتاب	تفصیل
۱	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۲	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۳	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۴	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۵	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۶	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۷	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۸	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۹	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۰	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۱	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۲	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۳	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۴	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۵	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۶	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۷	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۸	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۱۹	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ
۲۰	کتاب اخلاق	کتاب اخلاق و تقویٰ